

کارکرد مکتب پساگرامشی در تشریح رفتار نرم‌افزاری بازیگر چیره‌طلب

سید اصغر کیوان حسینی*

چکیده

نظریه چیره‌طلبی (هژمونیسیم) یکی از نافذترین نظریه‌های روابط بین‌الملل است که برای آشنایی با ابعاد گوناگون کارکرد قدرت‌های چیره‌طلب (هژمونیک) راهگشاست. در چهارچوب دیدگاه‌هایی که از زوایای نظامی، اقتصادی و سیاسی به این مقوله پرداخته، مکتب گرامشی به ویژه آنچه که در آرای مفسرین متأخر آن (پساگرامشی‌ها) انعکاس یافته، با نوآوری خاصی همراه است؛ ابتکاری که در تأکید بر نقش منابع غیرمادی یا نرم‌افزاری قدرت در جریان ظهور، قدرت‌یابی و تداوم بقای این قبیل بازیگران ریشه داشته و الگوی رفتاری آنان را در چهره‌ای از آرمان‌ها و اهداف روشنفکرانه به تصویر می‌کشد. در این نوشتار سعی شده که بر مبنای تشریح زوایای گوناگون مکتب پساگرامشی بر محور نظریه چیره‌طلبی (هژمونیسیم)، چگونگی کاربرد منابع غیرمادی قدرت در رفتار چیره‌جوی مهم‌ترین مصادیق قدرت‌های امپراطوری به ویژه بریتانیا و امریکا تبیین شود، آنچه که به شکل‌گیری تصویری پذیرفتنی از «برتری‌طلبی روشنفکرانه» آنان در نزد دیگر دولت‌ها منجر شده است.

واژگان کلیدی

چیره‌طلبی (هژمونیسیم)، تفسیر گرامشی و پساگرامشی، امپراطوری روم، امپراطوری انگلیس، صلح امریکایی، منابع غیرمادی یا قدرت نرم.

Email: a.keivan.ir@gmail.com

* استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ پذیرش: ۸۹/۰۵/۲۵

تاریخ ارسال: ۸۹/۰۵/۱۰

فصلنامه راهبرد / سال نوزدهم / شماره ۵۶ / پاییز ۱۳۸۹ / صص ۱۸۵-۱۶۳

مقدمه

چیره‌طلبی (هژمونیسیم) از معدود نظریه‌های روابط بین‌الملل (به ویژه در چهارچوب مکتب انتقادی) است که افزون بر بعد نظری، از کاربری خاصی نیز در جهت واکاوی الگوهای رفتاری قدرت‌های جهانی برخوردار است. به عبارت دیگر، نظریه‌پرداز برای آشنایی دقیق با جلوه‌های تحلیلی (نظری) این نظریه، چاره‌ای جز ارتباط با شواهد تاریخی نخواهد داشت؛ قرائن و شواهدی که از لایه‌های گوناگون سیاست خارجی دولت‌های چیره‌طلب به ویژه امپراطوری‌های فعال در قرون اخیر پرده برمی‌دارد. بر این مبنا، شاید بتوان از رهگذر این نوع پیوندآفرینی میان حوزه‌های نظری و عملی سیاست، شرایط مورد نظر برای ارزیابی دقیق‌تر رفتار خارجی قدرت‌های کنونی، امکان تضعیف یا افول آنان را فراهم کرد؛ تا در نهایت، به تحلیلی مناسب بر محور امکان ظهور قدرت‌های آتی نائل شد. این نوشتار در جهت پاسخ‌یابی برای این پرسش اصلی طراحی شده که: در میان دیدگاه‌های نظری که در چهارچوب تئوری چیره‌طلبی (هژمونیسیم) ارائه شده، برای تشریح ابعاد نرم‌افزاری رفتار قدرت‌های چیره‌طلب (هژمون) کدامیک مناسب‌تر است؟ فرضیه

مورد نظر نیز عبارت است از اینکه: «مکتب پساگرامشی در جهت تبیین رفتار نرم‌افزاری بازگیر چیره‌طلب از کارکرد و توانمندی خاصی برخوردار است».

نوشتار پیش رو در دو بخش اصلی سازماندهی شده است. بخش اول به آرای گوناگونی که از زوایای نظامی، اقتصادی و سیاسی به مقوله چیره‌جویی (هژمونیسیم) پرداخته‌اند، اختصاص یافته؛ که در این میان تفسیر پساگرامشی مورد تأکید قرار گرفته است. در ادامه سعی می‌شود که بر مبنای این رویکرد (پساگرامشی) ابعاد نرم‌افزاری نقش و کارکرد امپراطوری‌های روم، بریتانیا و امریکا مورد بررسی قرار گیرد.

پیشینه

هر نوع بررسی در خصوص آثار مربوط به نظریه چیره‌طلبی یا هژمونیسیم به عنوان یکی از نظریه‌های روابط بین‌الملل، مستلزم توجه به ویژگی‌های خاصی است. از یک طرف، این نظریه از سوی طیف گسترده‌ای از مکاتب نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل، اعم از برخی وابستگان به جریان اصلی و نیز گروهی از پیروان آرای انتقادی و بازتابی مورد توجه واقع شده است. با این حال، به ندرت می‌توان اثری را یافت (حتی در سطح منابع دانشگاهی) که بخش مستقلی از آن به

این نوشتار نیز مورد استفاده قرار گرفته است. در سطح منابع داخلی، به ویژه کتاب‌های مربوط به نظریه‌های روابط بین‌الملل، موردی خاص که در صدد تشریح چیرگی از زاویه مکاتب فکری باشد، مشاهده نشد؛ چنان‌که عبدالعلی قوام تنها به «نظریه ثبات هژمونیک» اشاره دارد (قوام، ۱۳۸۴، صص ۱۱۶-۱۱۸) و مشیرزاده نیز بدون اختصاص فصل خاصی به این مبحث، متناسب با برخی موضوعات به آن اشاره کرده که در سطور آتی به مصادیق مشخصی از آن توجه شده است. در این میان، سیف‌زاده اثر متفاوتی را ارائه داده، چرا که حدود سه فصل از کتاب وی به این مهم اختصاص یافته و نویسنده می‌کوشد برخی از مهم‌ترین دیدگاه‌های مربوط را بررسی نماید. این موارد نیز در فرازهای گوناگون متن حاضر آمده است.

در میان مقالاتی که توسط نویسندگان داخلی تألیف یا ترجمه شده است، مقاله جهانگیر کرمی از معدود آثار تالیفی است که به مقوله چیرگی از زوایای گوناگون اما به اختصار، توجه دارد، که نکاتی از آن در همین متن مورد توجه قرار گرفته است. براین مبنا، ویژگی‌های تمایزبخش این نوشتار را می‌توان در سه نکته خلاصه کرد: نکته اول به بررسی و تشریح نظریه چیره‌طلبی از ابعاد نظامی،

ارزیابی این نظریه و آرای متنوع مربوط به آن اختصاص یافته باشد. در این زمینه به چند مورد اشاره می‌شود.

اولین مورد کتابی است که به ویرایش علمی روزنا در سال ۱۹۶۹ منتشر شد. در این منبع که بر مهم‌ترین محورهای مربوط به سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی تمرکز دارد، به مبحث چیره‌طلبی (هژمون) کمترین توجه (تنها در قالب یک صفحه) ابراز شده است (Rosenau, 1969, p.299). مورد بعد کتابی است که برچیل و لینکلتر در خصوص نظریه‌های روابط بین‌الملل در سال ۱۹۹۶ ارائه دادند. در این اثر نیز تنها در چند صفحه (ذیل دیدگاه گرامشی و کاکس) به مقوله مورد نظر توجه شده (Burchill and Linklater, 1996, p.160). سومین مورد اثر منگست می‌باشد که به رغم پافشاری آن بر شالوده روابط بین‌الملل، به مبحث چیره‌طلبی صرفاً از بعد رفتار عملی قدرت‌های بزرگ در دوره جنگ سرد اشاره دارد (Mingst, 1999, pp.55, 58, 72).

بر خلاف کتاب‌های مزبور، مقالاتی را می‌توان یافت که تا حدودی بر محور تشریح ابعاد تحلیلی نظریه چیره‌طلبی سازمان‌دهی شده‌اند؛ مانند آثاری از لنتر (۲۰۰۵) و فرگوسن (۲۰۰۸) که در فرازهای گوناگون

اقتصادی و سیاسی مربوط می‌شود، مبحثی که تا تشریح زوایای نظری ابعاد مزبور به ویژه اقتصادی و سیاسی به پیش می‌رود. نکته بعد به مطالبی مربوط می‌شود که در خصوص مکتب گرامشی و آرای مفسرین متأخر آن چون کاکس ارائه شده، توضیحاتی که در قالب «تفسیر پساگرامشی» تا مرحله پیوند ماهوی با مضامین جدیدی چون قدرت نرم یا قدرت هوشمند ادامه می‌یابد. نکته نهایی «مطالعه موردی» است، که به کاربرد رویکرد پساگرامشی در تشریح الگوی رفتاری مهم‌ترین مصادیق امپراطوری یعنی روم، بریتانیا و امریکا اختصاص یافته است.

۱- تعریف و ویژگی‌های کلی

چیره‌طلبی^۱ به نوعی نظم بین‌المللی یا وضعیت خاصی از نظم جهانی اشاره دارد که بر مبنای انگیزه‌ها و رفتار تفوق‌جویانه و کنترل‌طلب یک دولت شکل می‌گیرد. در این شرایط، الگوی توزیع توانمندی‌ها در سطح نظم بین‌المللی بر محور مساعی آن دولت برای دستیابی به منصب قدرت غالب و بهره‌گیری از آن در مسیر مدیریت این نظم معنا می‌یابد. در این چهارچوب نظری دامنه مفاهیم مرتبط با «قدرت چیره‌طلب» (هژمون) از گستردگی خاصی برخوردار است،

که در این مورد می‌توان به مفاهیم «رضایت هژمونیک» و «توانایی» اشاره کرد. اولی به پذیرش این بازیگر از سوی (حداقل) بخشی از اعضای جامعه جهانی اشاره دارد (ایوانز و نونام، ۱۳۸۱، صص ۳۳۹-۳۳۸)، در حالی که دومی (توانایی) از قابلیت‌های آن در کنترل نتایج بین‌المللی حکایت می‌نماید، به این معنا که در یک ساختار هژمونیک، دولت پیشتاز باید بتواند حداقل بخشی از نتایج (بین‌المللی) را که با اهداف و اولویت‌های آن همخوانی دارد، شناسایی نموده و در تعیین قواعد بازی مربوط نقش کلیدی ایفا کند. مفهوم «توانایی» نقش کنشگر چیره‌طلب را به مفهوم «قدرت» نزدیک می‌نماید. به این ترتیب، این بازیگر برای پیشبرد اهداف خود به هر دو نوع منابع مادی و غیرمادی قدرت نیاز دارد. به طور منطقی پافشاری بر منابع مادی، دولت مزبور را بیشتر به مفهوم سلطه، و تأکید بر منابع غیرمادی آن را به حوزه رهبری سوق می‌دهد، نقشی که به رفتار دولت چیره‌طلب در جهت هدایت منظومه‌ای از دولت‌ها به سمت مطلوب اشاره دارد، تا آنجا که همگان تصور کنند که تلاش این دولت در جهت تأمین منافع عمومی است (Arrighi and Silver, 1999, pp.26-28).

1. Hegemony

«استیلای بدون چیره‌جویی»^۲ و «استیلای چیره‌طلب»^۳ مواجه می‌کند. همین وضعیت زمینه ارتباط میان این مفهوم (چیره‌طلبی) با تعبیر دیگری چون «امپراطوری»، «امپریالیسم» و... را شکل می‌دهد. با این وصف، تفسیر نوگرای گرامشی بر پایه «رهبری خردمندانه و اخلاقی»^۴، از تعلق خاصی به حوزه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل برخوردار است که در مباحث آتی به آن پرداخته می‌شود.

۲-۱- کوئینسی رایست و چرخه برتری طلبی نظامی

رایست در فضای متأثر از جنگ جهانی دوم و بر مبنای تأکید بر جنگ به عنوان «سیاست والا»، دیدگاه خود را با هدف استخراج و طبقه‌بندی «نظام‌های تکرارشونده تاریخی» ارائه کرده است (Wright, 1942). وی برای اثبات نظریه خود در چهارچوب «نوسانات در شدت جنگ»، بیان داشته که در سایه پیوند میان عوامل مؤثر بر دوره‌های خاص زمانی (نیم قرنی و یکصد و پنجاه ساله)، شرایط لازم برای ظهور تمایلات امپریالیستی (با توجیه دفاع در برابر تجاوز) فراهم می‌آید؛ که در نهایت به نوعی

۲- چیره‌طلبی (هژمونی) از زاویه نظریه‌های روابط بین‌الملل

برخی از تحلیلگران برای تشریح جایگاه این بحث (هژمونی) در حوزه اندیشه سیاسی و بین‌المللی، به دو منبع توجه کرده‌اند: یونان باستان و نظریه گرامشی. بر این مبنای فراتر از برخی وجوه اختلاف، با اتکا بر اصل «استمرار و تداوم تفکر سیاسی در جهان کهن تا عصر مدرن»، بر برخی از فصول مشترکی میان آن دو تأکید شده است. به این ترتیب، رویکرد «یونانی‌گرا» در کنار بهره برداری از منابع مادی برای تأمین سلطه، از کارکرد شیوه «رهبری شرافتمندانه»، (به عنوان شالوده تفسیر گرامشی از چیره‌طلبی) نیز غافل نمی‌ماند. به عبارت دیگر، هرچند قدرت در عرصه چانه‌زنی بازیگر برتری‌طلب، عنصری قاطع و تعیین‌کننده محسوب شده است؛ اما نمی‌توان آن را از مؤلفه‌هایی چون تفکر راهبردی، تعلیم و آموزش، شرافت و اخلاق‌گرایی جدا کرد (Lenter, 2005, p.740). بر این مبنای دامنه برتری‌طلبی از یک زاویه بر «استیلا از طریق زور و خشونت» تمرکز یافته و از سوی دیگر، به مضامینی چون «رهبری، احترام به آزادی عمل، اخلاق‌گرایی و شرافت‌جویی» اشاره دارد؛ شرایطی که تحلیلگران را با دو مفهوم

«قطب بندی جنگی» منجر می شود. این وضعیت جدید قدرت های در خطر را به اقدام چاره جویانه تشویق می کند، اقدامی که به شرایط «اجتناب ناپذیری جنگ» می انجامد. برآیند این وضع بروز تحول در صحنه بین المللی است (سیف زاده، ۱۳۸۴: صص ۲۰۹-۲۱۲).

۲-۲- چیره طلبی از زاویه نظریه های اقتصادی

۲-۲-۱- نظریه ثبات مبتنی بر چیره طلبی

برخی دیگر از نظریه پردازان در دهه هفتاد چون کیندلبرگر و گیلپین، در صدد تبیین مفهوم و کارکرد چیرگی از زاویه نظم ناظر بر اقتصاد بین الملل برآمدند؛ که به زعم اینان، وجود یک قدرت برتر، لازمه مدیریت و سامان بخشی به اقتصاد جهانی است (Kindleberger, 1973). به این ترتیب، نظریه ثبات چیره طلبانه (هژمونیک) از طریق ایجاد نوعی امتزاج میان مرکانتیلیسم و عامل لیبرالی، به این معنا می رسد که در سایه نقش آفرینی برتری طلبانه دولتی خاص در سطح روابط جهانی اقتصاد، یک اقتصاد بازار جهانی بر مبنای دادوستد آزاد پدید خواهد آمد، که علاوه بر سود آن، منافع دیگر دولت های شرکت کننده را نیز تأمین می کند

(جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳، ص ۲۴۳). این نوع تعهد از انگیزه دولت مزبور برای وضع و اجرای قواعد مورد نیاز نظم جهانی اقتصادی حکایت می نماید (لارسون و اسکیدمور، ۱۳۷۶، ص ۸۸). برخی دیگر از نظریه پردازان لیبرال چون رابرت کوهن تأکید می نمایند که هر چند شکل گیری رژیم های بین المللی اقتصادی به شرایط حاصل از قدرت های چیره طلب مربوط می شود، اما زمینه های پایداری آن بیشتر به تمایل اعضا به تداوم همکاری و یا تبدیل شدن نرم ها و هنجارهای رژیم به رویه های لازم الاجراء ارتباط می یابد (Keohane, 1984, pp.215-216). در همین زمینه کراسنر بر مبنای «تصویر سوم» یا سطح تحلیل کلان (نظام مند) (در کنار روایتی تعدیل شده از واقع گرایی ساختاری) به تبیین مفهوم «ثبات چیره طلبانه» مبادرت می نماید. این نویسنده نیز چون کیوهن بر نقش تأثیرگذار مؤلفه های دیگر (فرا تر از اراده و منابع قدرت هژمون) پافشاری می کند (مشیرزاده، ۱۳۸۵، صص ۱۲۸-۱۲۷).

۲-۲-۲- نظریه نظام جهانی و چرخه برتری اقتصادی

والرشتاین در چهارچوب نظریه نظام جهانی (Wallerstein, 1977) ضمن تأکید بر مقطع پیدایش نظام سرمایه داری که به قرن

۲-۳- چیره‌طلبی از بعد سیاسی

۲-۳-۱- مدلسکی و مفهوم «پیشوایی سیاسی»

مدلسکی با اتکا بر مفهوم پیشوایی (به جای استیلا) بر استقلال «پویش‌های سیاسی» تأکید می‌نماید. به زعم وی پیشوای جهانی، بازیگری است که از توان «نوآوری و حرکت به جلو» در جهت ارتقای مصلحت عمومی برخوردار باشد. بر این مبنای حرکت پیشوا با نوعی مشروعیت همراه است. مدلسکی معتقد است که برای دستیابی به قدرت استیلایی یا پیشوایی سیاسی، پیشوا به ترکیبی از قدرت اقتصادی و امواج نوآوری سیاسی نیازمند است (سیف‌زاده، ۱۳۸۴، صص ۲۱۴-۲۱۲).

۲-۳-۲- چیره‌طلبی و نظریه رئالیسم

نظریه پردازان مکتب رئالیسم نسبت به مفهوم چیره‌طلبی حساسیت‌های خاصی را ابراز داشته‌اند. در این ارتباط، برخی از «واقع‌گرایی تهاجمی»^۵ و برخی دیگر از «واقع‌گرایی نوکلاسیک تهاجمی»^۶ سخن می‌گویند. فرید زکریا معتقد است که میان رفتارهای تهاجمی دولت‌ها نسبت به محیط بین‌الملل، عوامل ادراکی و ساختارهای دولتی

پانزدهم (۱۴۵۰) باز می‌گردد، از سه مقوله یعنی نظام تابعه مرکز، شبه حاشیه و حاشیه به عنوان عناصر تشکیل‌دهنده این نظام یاد می‌کند. نظام تابعه مرکز از لحاظ تاریخی به پیشرفته‌ترین فعالیت‌های اقتصادی اشتغال داشته و از نقش مسلطی در صحنه بین‌المللی برخوردارند. نظام تابعه نیمه حاشیه از یک طرف به نظام تابعه مرکز و از سوی دیگر به نظام تابعه حاشیه ارتباط می‌یابد. نظام تابعه حاشیه شامل دولت‌های ضعیفی که نمی‌توانند سرنوشت خود در صحنه نظام سرمایه‌داری جهانی را رقم زنند و در عین حال، کارکرد این دولت‌ها در تولید مواد خام برای صنایع دو نظام تابعه دیگر خلاصه می‌شود. نکته مهم اینکه کلیت این نظام سه بخشی در نظام جهانی کاملاً ادغام شده و در این شرایط، تنها یک قدرت چیره‌طلب برخوردار از کارایی لازم، توان لازم برای وضع قواعد بازی و مراقبت از اجرای آن دارا می‌باشد. با این وصف، در پی بهره‌برداری آن از منابع متنوع قدرت و کاهش توانایی آن؛ (به ویژه در پی بروز شرایط جنگی) به تدریج شرایط لازم برای دستیابی رقبا به قدرت بالاتر و جایگزینی آن فراهم می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۵، صص ۱۹۹-۲۰۰).

آنان رابطه‌ای مستقیم و تفکیک‌ناپذیر وجود دارد (Zakaria, 1998) بر این معنا، هنگامی که توانمندی‌های دولت به شکلی فزاینده رشد کند، «شوک ادراکی» حاصل از آن سیاستمداران را به تأثیرات بلندمدت روندهای مربوط به قدرت متوجه می‌نماید. ماحصل آن، کوشش دولت مزبور برای حداکثرسازی نفوذ خود و اعمال کنترل بر محیط بین‌المللی است (مشیرزاده، ۱۳۸۵، صص ۱۳۱-۱۳۰).

لازم به ذکر است که عنوان واقع‌گرایی نوکلاسیک که از اواخر قرن گذشته رایج شد، به آثاری اشاره دارد که ضمن تأثیرپذیری از بینش‌های واقع‌گرایی، بلندپروازی‌های یک دولت را در وهله نخست ناشی از جایگاه آن در نظام بین‌الملل و به ویژه توانمندی‌های آن در زمینه قدرت نظامی می‌دانند، هر چند که در این میان برخی متغیرهای میانجی نیز تأثیرگذارند. این شیوه تأکید بر غیرمستقیم و پیچیده بودن تأثیر قدرت نسبی بر سیاست خارجی (که عملاً به جدا شدن این شاخه فکری از نوواقع‌گرایی منجر می‌شود)، در دیدگاه میرشایمر به گونه‌ای دیگر تجلی یافته است (Mearsheimer, 2001). وی حداکثرسازی قدرت را هدف اصلی هر دولتی در جهان سرشار از تهدید می‌داند. به این

ترتیب، ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، توانمندی‌های تهاجمی دولت‌ها و عدم اطمینان در مورد مقاصد و نیات دشمن، در سطحی فراتر از عوامل داخلی بر رفتار چیره‌طلبانه دولت‌های بزرگ تأثیرگذار است. در این میان، حتی مساعی دولت‌های قوی برای شکل دادن به نهادهای بین‌المللی نیز باید در ارتباط با هدف آنان مبنی بر حفظ یا افزایش سهم خود از قدرت جهانی در نظر گرفته شود (مشیرزاده، ۱۳۸۵، صص ۱۳۲-۱۳۱).

به این ترتیب، در سایه برخورداری دولت از موقعیت چیره‌جویی، زمینه پایان‌بخشی به رقابت‌ها در محیط هرچند و مرج‌گونه نظام بین‌الملل فراهم شده و سیطره‌جو نیز از امنیت مناسب برخوردار خواهد شد (عسگری، ۱۳۸۷، صص ۳۵-۳۴).
براین مبنا، هژمونی‌طلبی و دستیابی به بالاترین سطح امنیت، ناشی از ویژگی آنارشی و عدم اطمینان نسبت به انگیزه‌ها و اهداف دیگر بازیگران به ویژه قدرت‌های بزرگ است که هراس و سوءظن و در نهایت پیروی از الگوی رفتاری مبتنی بر حداکثرسازی قدرت را در پی دارد (حسینی لایینی، ۱۳۸۴، صص ۱۶۲-۱۶۱).

نظامی و سیاسی در جهت تعمیق فاصله و شکاف موجود میان توانمندی‌های خود با دیگران و دیگری، استفاده از نفوذ سیاسی در مسیر ایجاد نهادهای بین‌المللی که برای متحدانش و نظم بین‌المللی سودمندند. به این ترتیب، در کنار این باور بنیادین که تک‌قطبی غیر چیره‌طلب (غیر هژمونیک) به دلیل امکان بروز نیروهای بین‌دولتی و ظهور قدرت‌های چالشگر برای ابرقدرت، نظامی بی‌ثبات است؛ اعتقاد به تک‌قطبی چیره‌طلبانه (هژمونیک) و قابلیت ثبات‌آفرینی آن به دلیل پرهیز از نبردهای بین‌دولتی میان قدرت سرکرده و متحدینش رو به فزونی است. نکته‌نهایی به توجه برخی دیگر از نواقعی‌گرایان به هژمونی امپریالیستی مربوط می‌شود، الگویی که به دلیل تقویت برداشت‌های تهدیدمحور در میان متحدان و نیز دشمنان، در کنار ترغیب سیاست‌های ضد توازن، به ثبات‌آفرینی در سطح نظام بین‌الملل مساعدت می‌نماید (Krahmann, 2005, pp.534-535).

نکته دیگر به دیدگاه‌هایی مربوط می‌شود که در فضای رویکرد نواقعی‌گرایی به مقوله توازن قدرت، به مفهوم «توازن نرم»^{۱۱} اشاره دارند؛ توازنی که در یک سیستم

در چهارچوب مکتب نو واقع‌گرایی، دامنه بحث هژمونی به حیطه‌های تحلیلی گسترده‌تری رهنمون شده، تا آنجا که برخی بر مبنای دو مفهوم امنیت و منازعه، درصد بررسی رابطه میان هژمونی با تک‌قطبی و امپریالیسم برآمده‌اند. در واقع، در کنار افرادی چون میرشایمر و لین که از منتقدین نظام تک‌قطبی بوده و آن را در زمینه حفظ امنیت و ثبات بین‌المللی ناتوان می‌دانند و یا کنت والتز که این نوع نظام را به دلیل محرومیت از موازنه قوا به طور ذاتی بی‌ثبات می‌دانست؛ در سال‌های اخیر طیف دیگری از نواقعی‌گرایان پدیدار شده‌اند که با بدبینی کمتری به امنیت بین‌الملل در جهان تک‌قطبی می‌نگرند. در این مورد افرادی چون پوزن و راس^۷ (۱۹۹۷) بیان داشتند که تک‌قطبی برتری طلبانه^۸ می‌تواند به عنوان کلیدی برای حفظ صلح در نظر گرفته شود و یا ایکنبری^۹ (۲۰۰۳) تأکید دارد که قدرت چیره‌طلب می‌تواند از منابع خود در جهت ممانعت یا آرام‌سازی دیگر بازیگران چالش‌گر بهره‌برداری کند.

کرونین^{۱۰} (۲۰۰۱) نیز از دو نوع راهبرد سخن می‌گوید، یکی حفظ یا توسعه برتری

7. Barry Posen and Andrew Ross
8. Hegemonic Unipolarity
9. John Ikenberry
10. Bruce Cronin

11. Soft- Balancing

تک‌قطبی و بر مبنای نوعی رفتار عقلایی در برابر قدرت هژمون شکل می‌گیرد. بر مبنای این شیوه تقابل (با قدرت هژمون) سیاست‌ها و راهبردهای گوناگونی چون تحریم‌های اقتصادی، عدم همکاری در حوزه‌های استراتژیک تا فروش تسلیحات به دشمن و اعمال کنترل بر روند جابه‌جایی تسلیحات با هدف اعمال محدودیت علیه دشمن مد نظر قرار می‌گیرد (He and Feng, 2008, pp.363, 376-377) از زاویه مکتب نوواقع‌گرایی، رویکرد توازن نرم ترکیبی از عناصر نظریه توازن قدرت و نظریه توازن تهدید را شامل شده و اعمال نظارت و کنترل بر قدرت بالقوه هژمون را مد نظر دارد. بر این مبنای این رویکرد حساسیت‌های نظام‌مند نسبت به بازتوازن قدرت را انعکاس می‌دهد (Brooks and Wohlforth, 2005, p.78).

به عنوان جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که نظریه‌های مورد اشاره برای تبیین موقعیت چیره‌طلبی در عرصه بین‌المللی، از نوعی منطق مبتنی بر ژرف‌نمایی سنتی^{۱۲} تبعیت می‌کنند، که در چهارچوب آن الگوی بهره‌گیری از «منابع مادی» یا سخت‌افزاری قدرت در کنار کم‌توجهی به مقوله «رضایت و پذیرش» از سوی دیگر بازیگران، به شالوده

اراده معطوف به قدرت بازیگر چیره‌طلب تبدیل شده است. به همین دلیل، در این نظریه‌ها مضامینی چون «برتری نسبی»، «اراده ملی یا قدرت داخلی پشتیبان اعمال خارجی»، «استیلاطلبی» و «اجبار» از نقشی محوری برخوردار است. در مقابل، در الگوی تحلیلی گرامشی و پیروان وی که به نظریه پردازان پساگرامشی معروفاند، رفتار چیره‌طلبانه در سایه تأکید خاص بر منابع غیرمادی یا نرم‌افزاری قدرت به پیش رفته و مؤلفه‌های «رضایت و پذیرش» از تأثیر تعیین‌کننده‌ای در تداوم و تعمیق موقعیت بازیگر چیره‌جو برخوردارند. بر این اساس، تفسیر پساگرامشی، به عنوان فصلی تمایزبخش باید تلقی شود که چون مرزی معنایی و تفسیری ناتوانی دیدگاه‌های سخت‌افزارگرا در زمینه تبیین زیرساخت غیرمادی قدرت‌های چیره‌طلب را آشکار می‌نماید.

۲-۳-۳- گرامشی و مفهوم «چیره‌جویی روشنفکرانه»

بازخوانی گرامشی (به عنوان نظریه‌پردازی پیرو مارکسیسم) از مفهوم استیلاطلبی، از جمله نافذترین نظریه‌های بدیلی است که مورد توجه تحلیلگران (به ویژه در چهارچوب مکتب انتقادی) قرار

رهنمون می‌شود که انسان‌ها را در فرایند بازسازی روابط با جامعه و طبیعت خود قوام‌بخش می‌بیند. از این منظر، واقعیت اجتماعی فراتر از محدودیت‌های ساختاری شامل آگاهی نیز می‌شود و در نتیجه، انگاره‌های فلسفی، نظری، اخلاقی و متعارف را نیز در بر می‌گیرد. (مشیرزاده، ۱۳۸۵، صص ۲۱۶-۲۱۵).

توضیح بالا که به نگاه گرامشی نسبت به رابطه متقابل میان کارگزار و ساخت اجتماعی واقعیت اشاره دارد، دامنه بحث را به سوی ابعاد ملموس‌تری از زمینه‌های تأثیرپذیری او از «بین‌الملل سوم» و «ماکیاولیسم» هدایت می‌کند. وی در جهت تعدیل مفهوم اول، درصدد تبیین موقعیت برتری‌طلبی برای طبقه بورژوازی برآمد، موقعیتی که بر مبنای نظام توزیع امتیاز برای طبقه فرودست در ازای جلب نظر و رضایت آنان برای پذیرش رهبری بورژوازی معنا می‌یافت (کاکس، ۱۳۸۵، صص ۲۰۹-۲۰۸). گرامشی با الهام از نظریه ماکیاول بر محور قدرت به عنوان آمیزه‌ای از رضایت (اجماع) و اجبار، قدرتمندی و چیرگی طبقه بورژوازی را بر مبنای توافق و اجماعی می‌داند که بر محور اجتماعی از منافع خاص میان این طبقه و دیگر فرودستان حاصل

گرفته است. آنتونیو گرامشی (۱۸۹۱-۱۹۲۷) از بنیان حزب کمونیست ایتالیا، در «یادداشت‌های زندان» برای تبیین نظریه خود از نوعی فرضیه شبه قانون (علمی) سخن می‌گوید که در عین حال با صلابت نظری خاصی نیز همراه است. آراء وی تحت تأثیر نقد معرفت‌هستی‌شناختی اش بر تجربه‌گرایی و اثبات‌اندیشی، بر دو محور «انسان‌گرایی» و «تاریخی» تأکید نمایند. از این زاویه، مقوله تغییر اجتماعی را به عنوان فرآیندی انباشتی و بازفرجام با ویژگی «تاریخ‌مندی» مواجه می‌نماید؛ به گونه‌ای که هر پدیده به سیر تاریخی خود وابسته بوده و تعامل اجتماع و دگرگونی سیاسی در چهارچوب محدودیت‌های مربوط به این سیر شکل می‌گیرد.

با این حال، محدودیت‌های مزبور ثابت و تغییرناپذیر تلقی نشده و در درون دیالکتیک ساختار اجتماعی خاصی رخ می‌دهند. این ساختارها شامل ابعاد بنیاد ذهنی انگاره‌ها، ایدئولوژی‌ها، نظریه‌ها، نهادهای اجتماعی و ساختار اقتصادی-اجتماعی غالب و مجموعه‌ای از روابط قدرت است که کارگزاری انسانی می‌تواند آن را تغییر دهد. تأکید گرامشی بر سوژگی انسان به سوی نوعی هستی‌شناسی اجتماعی

می‌آید. وی در مسیر تحقق و پایداری این نظام استیلا، از مفهوم «جامعه مدنی»^{۱۳} سخن می‌گوید. این جامعه طیف گسترده‌ای از کلیسا، احزاب، واحدهای تجاری، دانشگاه‌ها، مدارس (خصوصی)، مطبوعات، ... را در بر می‌گیرد که به عنوان «کارگزاران انتقال فرهنگی»^{۱۴} عمل کرده و ایدئولوژی، جهان‌بینی و ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی طبقه مسلط (طبقه سرمایه‌دار در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری) را به عنوان هنجارهای متعارف سیاسی شکل داده و آن را به فلسفه توده مردم یا «عقل متعارف» تبدیل می‌کند. در مقابل جامعه مدنی، جامعه سیاسی یا دستگاه اصلی قهر دولت قرار دارد که گروه‌های مخالف با تفوق موجود را نظم‌پذیر می‌نماید (Femia, 2005, p.343).

مفهوم بلوک تاریخی^{۱۵} به عنوان جزء دیگری از اندیشه گرامشی، به وجود تعامل دیالکتیکی میان دولت و جامعه اشاره دارد؛ تعاملی که به بروز ائتلاف میان نیروهای نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در مقابل مجموعه‌ای مسلط و با ثبات (سیاسی) منجر می‌شود (Leonard, 2007, p.149).

تبلیغ یک فرهنگ مشترک توسط دولت (در

مفهوم موسعی که گرامشی مد نظر دارد) زمینه انسجام و وحدت بلوک را تأمین می‌نماید. بر این مبنا، روشنفکران در ایجاد بلوک تاریخی از نقشی محوری برخوردارند؛ چرا که در بستر ارتباط اندام‌وار با یک طبقه اجتماعی، در جهت بسط، گسترش و تداوم تصویرهای ذهنی، فناوری‌ها و سازمان‌هایی که به اعضای یک طبقه و یک اردوگاه تاریخی هویت مشترک می‌بخشند، کوشش می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۵، صص ۲۱۹-۲۱۵).

۲-۳-۴- چیره‌طلبی روشنفکرانه در آرای «پساگرامشی»

در ابتدا لازم به ذکر است که به زعم منطق تحلیلی ناظر بر این نوشتار، تمامی آرای و دیدگاه‌هایی که ملهم از اندیشه گرامشی، در صدد تبیین ابعاد نظری مقوله چیره‌طلبی برآمده‌اند؛ در قالب «پساگرامشی» طبقه‌بندی می‌شوند، قالبی مفهومی که حتی رویکرد نوگرامشی را نیز دربرمی‌گیرد. دیدگاه گرامشی نظریه‌ای جامعه‌شناختی است که ملهم از مارکسیسم، شرایط درونی کشورهای سرمایه‌داری به ویژه ایتالیا (در دهه ۱۹۳۰) را مد نظر دارد. لذا تعمیم آن به دیگر شرایط تاریخی یا اعمال هر نوع تغییر در سطح

13. Civil Society
14. Agents of Cultural Transmission
15. Historic Bloc

شکل می‌گیرد. از این زاویه، چیرگی فراتر از وجود یک دولت مسلط، به «اتحادی فراملی از نخبگان» اشاره دارد؛ اتحادی که بر مبنای «ارزش‌های مشابه» شکل گرفته و در مسیر تعیین منافع متقابل، آرمان‌ها و ایدئولوژی‌های مشترک (در چهارچوبی از توافق و رضایت) به پیش می‌رود (Puchala, 2005, p.576). نکته نهایی به گسترش و ترویج ایدئولوژی از سوی کشورهای پیشرفته به ممالک کمتر توسعه‌یافته مربوط می‌شود، روندی که می‌تواند به تعمیق ساختارهای فرهنگی دول فرادست در مناطق فرودست منجر شود (Femia, 2005, p.343). به این ترتیب، در چهارچوب آرای پساگرامشی، مشروعیت و مقبولیت یک نظام فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در تضمین موقعیت بازیگر چیره‌طلب از نقشی تعیین‌کننده برخوردار است؛ لذا هر قدرتی که بتواند مبانی چیره‌طلبی خود را بر مضامینی چون «پذیرش بین‌المللی» و یا «قدرت ساختاری و نهادینه شده معطوف به هنجارسازی» قرار دهد؛ در زمینه مشروعیت بخشی به رفتار خارجی خود با چالش‌های کمتری مواجه خواهد شد. این نوع پذیرش، مقدمه‌ای برای ایجاد چهارچوب، نهادها و ساختارهایی است که دیگران در آن مشارکت کرده و هنجارها و

تحلیل آن (از ملی به فراملی و بین‌المللی) می‌تواند با مشکلاتی همراه باشد.

آراء این نویسنده در خصوص الگوی چیره‌طلبی در عرصه بین‌المللی برای اولین بار در سال ۱۹۷۴ توسط رابرت کاکس^{۱۶} مطرح شد، که به دلایلی چون وجود وضعیت تنش‌زدایی در روابط میان دو ابر قدرت استقبالی از آن به عمل نیامد. وی به عنوان یکی از پیروان رویکرد نوگرامشی^{۱۷}، در زمینه کاربست اندیشه گرامشی در صحنه بین‌المللی، به دو نکته اشاره دارد. نکته اول به چگونگی ارتباط میان روابط بین‌الملل و مناسبات بنیادین اجتماعی بازمی‌گردد. بر این مبنای هر نوآوری اندام‌وار در ساختار اجتماعی، از طریق تجلیات فنی خود، روابط مطلق و نسبی در حوزه بین‌المللی را نیز به شکلی اندام‌وار تغییر می‌دهد. نکته دوم به پیچیدگی ناظر بر الگوی تأثیرپذیری اقتصادی کشورهای فرودست از شرایط اقتصادی کشورهای قدرتمند مربوط می‌شود (کاکس، ۱۳۸۵، صص ۲۲۰-۲۱۹).

مطلب دیگر به چگونگی تصویرسازی گرامشی از نظم جهانی مربوط می‌شود، نظمی که به‌وسیله ائتلافی از نخبگان قدرتمند با هدف سامان‌بخشی به امور جهانی

16. Robert Cox

17. Neo – Gramscians

قواعد رفتاری مورد نیاز بازیگر چیره‌طلب را تدوین می‌نمایند. افزون بر آن، ویژگی مزبور زمینه لازم برای تحقق توان ایجاد و حفظ رژیم‌های همکاری و کنترل بی‌ثباتی را که جزء لاینفک قدرت چیره‌جوست، فراهم می‌آورد. به همین دلیل، برخی از تحلیلگران از این توان به عنوان «معماری امنیتی» و قابلیت ایجاد توافق گسترده بر محور قوانین و هنجارهای مورد نظر (بازیگر چیره‌جو) سخن گفته‌اند (امینیان، ۱۳۸۱، ص ۸۴۹).

کاکس در راستای تعمیم آرای گرامشی به عرصه بین‌المللی، به دو مفهوم «تنظیم ستیزه‌های دولت‌ها» و «تصوری جهانی از جامعه مدنی» به عنوان مبانی برداشت چیرگی محور از نظم جهان اشاره داشته و بیان می‌دارد که شرط تحقق این‌گونه برتری‌طلبی، نقش‌آفرینی دولت‌های (چیره‌طلبی) است که انقلاب اجتماعی و اقتصادی کاملی را از سر گذرانده‌اند. پس هر چیرگی جهانی در آغاز چیزی جز گسترش بیرونی چیرگی داخلی (ملی) یک طبقه اجتماعی مسلط نیست. در این شرایط، کشورهای پیرامونی که از تجربه انقلاب اجتماعی دامن‌دار محروم‌اند و اقتصاد توسعه‌یافته‌ای نیز ندارند، در پی آن برمی‌آیند که ضمن حفظ ساختارهای قدیمی قدرت،

عناصری از مدل چیرگی محور را در داخل به اجرا گذارند. به این ترتیب، برتری در سطح بین‌المللی صرفاً نظمی میان دولت‌ها نیست، بلکه در درون اقتصاد جهانی، همراه با شیوه تولید مسلطی است که به همه کشورها رخنه می‌کند و سایر شیوه‌های فرودست تولید را به خود وابسته می‌سازد. از این گذشته، مجموعه‌ای پیچیده از مناسبات اجتماعی بین‌المللی است که طبقات اجتماعی کشورهای مختلف را به هم مرتبط می‌نماید. بر این اساس، چیرگی جهانی را باید مجموعه‌ای مرکب از ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دانست که حتی در سیمای هنجارها، نهادها و سازوکارهایی جهانی به ویژه سازمان‌های بین‌المللی نمود می‌یابد (کاکس، ۱۳۸۵، صص ۲۲۸-۲۲۱).

یکی دیگر از حوزه‌های کاربرد اندیشه پساگرامشی کاکس در مورد چیرگی، به مفهوم «بحران در روابط بین‌الملل» مربوط می‌شود. در واقع، در پی بروز «مناظره میان پارادایمی» در اواخر دهه هشتاد که باره اندیشه مسلط مبتنی بر «اثبات‌گرایی» همراه بود؛ ضرورت روش‌شناسی نوینی مطرح می‌شود که در سطحی فراتر از «مناظره میان پارادایمی فرااثبات‌گرایی»، بر مقوله‌های «روش» تأکید می‌کرد. در جهت گره‌گشایی

به بازتولید خود سیستم کمک می‌کند. دومین دلیل اینکه وظیفه اصلی گفتمان مورد اشاره (چیره‌طلب) اجرای گفتمان‌های حقیقت است که با آن هویت‌های سیاسی و اجتماعی نفوذ می‌کند، مشخص می‌شود و به وجود می‌آید. بر این مبنا، چیره‌طلبی (هژمونی) افزون بر ایجاد «رضایت» در یک ساخت اجتماعی، به شکل‌گیری هویت‌ها از طریق مجموعه‌ای از گفتمان‌ها و اعمال نیز اشاره دارد. در این شرایط که هژمونی در بحث از نحوه تولید دانش، معرفت‌شناسی و کارکرد فعالیت‌های علمی، مرجعی اساسی به شمار می‌رود، نظریه روابط بین‌الملل (به عنوان یک فعالیت علمی) نیز نمی‌تواند از نظم هژمونیک جهانی که درون آن قرار گرفته، جدا باشد. آخرین دلیل به وجود وابستگی متقابل میان نظم و دانش باز می‌گردد. بر این مبنا، بروز بحران در نظریه روابط بین‌الملل، ریشه در بروز بحران در نظم چیره‌طلب (هژمونیک) خواهد داشت. از این نوع برداشت به عنوان رویکردی کاکس-گرامشی برای پیوندآفرینی میان نظریه با نظم جهانی یاد شده است (کی مان وریوکس، ۱۳۸۰، صص ۱۶۷-۱۶۵).

از نارسایی مزبور، در کنار «بحران واقع‌گرایی» و «بحران اثبات‌گرایی»، از مفهوم «بحران هژمونی» نیز سخن به میان آمده است. در این زمینه کاکس تأکید می‌کند که طبق نظریه بحران هژمونی، برخلاف مناظره میان پارادایمی، نمی‌توان مسئله معرفت‌شناسی یعنی وجه تولید دانش را مستقل از اعمال اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دانست. بر این مبنا، بحران نظریه روابط بین‌الملل در اواخر دهه ۱۹۸۰ را باید در ارتباط با بحران در سطح نظام جهانی مورد توجه قرار داد، شرایط نامساعدی که امریکا به عنوان یک قدرت چیره‌طلب (هژمون) را تحت تأثیر قرار داد.

وی و همکارانش برای اثبات ادعای خود سه دلیل عمده را مطرح کردند: اول اینکه هر نظامی نیازمند نظمی برای بازتولید خود یعنی بازتولید روابط قدرت-سلطه است. این نظم به فرایند عادی‌سازی و تنظیم اعمال اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اشاره دارد. آنچه که این عادی‌سازی و تنظیم را امکان‌پذیر می‌سازد، گفتمان چیره‌طلبانه (هژمونیک) است؛ چرا که این گفتمان از بروز منازعات درون یک ساخت اجتماعی با روابط قدرت معین جلوگیری می‌نماید و در پی آن،

آن را در زمینه جذب و شکل دادن به اولویتهای دیگران، بسیار فراتر و نافذتر از شیوه‌های مبتنی بر اجبار و پاداش می‌داند (Nye, 2004, pp.5-8). ناگفته نماند که در آثار اخیر این نویسنده، قدرت نرم در قالب مفهوم «قدرت هوشمند»^{۲۱} مورد توجه قرار گرفته که آن نیز به بهره‌گیری توأمان و کارآمد منابع نرم و سخت قدرت با توجه به شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی اشاره دارد (Hamer, 2007, pp.34-35).

۳- واکاوی مصادیق تاریخی چیره‌طلبی (امپراطوری) از زاویه تفسیر پساگرامشی

در ابتدا باید توجه داشت که چیره‌طلبی (هژمونی) به رغم تمامی کوشش‌های انجام گرفته، کماکان مفهومی مبهم و ناهمخوان^{۲۲} است. یکی از پیامدهای این وضعیت، به دامنه شمول تعبیری باز می‌گردد که برای معرفی قدرت‌های چیره‌طلب و یا تشریح موقعیت دیگر بازیگران در برابر دولت مزبور، ارائه شده است. در این مورد به مفاهیمی چون امپراطوری، رهبری، تک‌قطبی، توازن/عدم توازن قدرت، ضد توازن^{۲۳} و... می‌توان

در چهارچوب دیدگاه‌های پساگرامشی از فونتانا^{۱۸} نیز نام برده می‌شود. وی در کنار تأکید بر مناظره‌های راجع به جامعه مدنی و روابط آن با دولت، نسبت به نقش امریکا در صحنه جهانی حساس بوده و ادعاهای این دولت بر مبنای تحقق آرمان‌های مربوط به آزادی‌های سیاسی و پیشرفت اقتصادی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد (Lenter, 2005, p.741). در همین زمینه، جوزف نای بر محور مفهوم «قدرت نرم»^{۱۹}، زمینه‌های لازم برای تداوم نقش جهانی امریکا در سال‌های بعد از جنگ سرد و به ویژه شرایط بعد از یازدهم سپتامبر را مورد توجه قرار داده و رهبران این دولت را به سوی بهره‌گیری از منابع نرم قدرت چون «فرهنگ جهان‌گرای امریکایی» و «نفوذ فزاینده آن در شبکه جهانی اطلاع‌رسانی» ترغیب می‌نماید؛ چرا که به زعم وی تأمین اهداف ملی به ویژه در حوزه امنیتی، در کنار تدابیر نظامی، در گرو تسخیر اذهان و قلوب انسان‌ها و اثربخشی بر نهادهای مدنی فروملی جوامع مخاطب می‌باشد. بر این مبنای نای «قدرت اقناع‌سازی»^{۲۰} را به عنوان شالوده اصلی قدرت نرم معرفی کرده و دامنه تأثیربخشی

21. Smart Power
22. Ambiguty
23. Counterbalance

18. Fontana. Bb
19. Soft Power
20. Co-optive Power

اواسط قرن ۱۷ (۱۶۷۲-۱۶۲۰)، بریتانیا در اواسط قرن نوزده (۱۸۷۳-۱۸۱۵) و امریکا در اواسط قرن بیستم (۱۹۶۷-۱۹۴۵) می‌شود (Wallerstein, 2002, p.216). بر این مبنا، و ملهم از رویکرد نرم‌افزاری مسلط بر تفسیر پساگرامشی، در این بخش سعی می‌شود که مهم‌ترین ویژگی‌های رفتاری امپراطوری‌های روم باستان، بریتانیا و امریکا، به ویژه از بعد چگونگی بهره‌گیری این بازیگران از منابع غیرمادی قدرت و اتکای بر مؤلفه‌های رضایت و پذیرش مورد بررسی قرارگیرد. بحث را با روم آغاز می‌کنیم، که از بعد «نوع‌شناسی» در طبقه «امپراطوری مستقیم» قرار می‌گیرد:

- تأثیرپذیری انگیزه‌های بنیادین رهبران امپراطوری روم از مفاهیم روشنفکرانه‌ای چون «برخورداری از مأموریتی جهانی در حوزه ایجاد نظم و عدالت» (mann, 2006, pp.12-13).

- بهره‌گیری همزمان از رویکردهای توسعه سرزمینی، در کنار یکسان‌سازی نهادهای سیاسی برای تقویت دامنه نظارت و کنترل و در نهایت، استفاده از زمینه ایدئولوژیک برای ارتقای وفاداری مردم. به این ترتیب، در این نوع امپراطوری، قدرت به تدریج از حوزه نظامی به بخش‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک تسری می‌یافت.

اشاره کرد. نکته بعد به جایگاه کلی قدرت‌های امپراطوری در عرصه تاریخ تحول بین‌المللی باز می‌گردد؛ به این معنا که با وجود محدودیت و ابهام فراوان در اطلاعات تاریخی مربوط به قدرت‌های امپراطوری، نمی‌توان از جایگاه نافذ آن در عرصه کلان روابط بین‌الملل غافل ماند؛ چرا که اولاً، همواره در طول تاریخ، زندگی و سرنوشت ملل و اقوام زیادی به رفتار این قبیل دولت‌ها گره خورده و دیگر اینکه روند تکامل تدریجی پدیده دولت در عصر پساوستفالییا، با شکل‌گیری، تضعیف و نابودی این قبیل از دولت‌های چیره‌طلب به شدت عجین شده است (Ferguson, 2008, pp.273-274).

در همین ارتباط، می‌توان به مراحل تاریخی ظهور و سقوط قدرت‌های هژمونیک به ویژه امپراطوری‌ها اشاره کرد؛ که با تفاسیر گوناگونی همراه شده است. برخی از قرن ۱۶ به عنوان نوعی مرز تاریخی برای ظهور امپراطوری‌های جهانی و تکثیر قدرت‌های بزرگ سخن گفته‌اند و گروهی دیگر از قرن ۱۹ به عنوان «دوره رهبری جهانی» یاد کرده‌اند که با ظهور و نقش‌آفرینی امپراطوری بریتانیا، امریکا و آلمان مقارن بود (کرمی، ۱۳۸۵، صص ۷-۸). والرش‌تاین از سه دوره هژمونی سخن می‌گوید که شامل هلند در

- ایجاد نوعی نظام سیاسی مبتنی بر قانون، نظم، رضایت و باور گسترده نسبت به آینده‌ای شکوفا که برمبنای شبکه فراگیری از تجارت مدیترانه‌ای حمایت می‌شد؛ و در این میان، نیروی دریایی قدرتمند امپراطوری به پایداری آن کمک می‌کرد (Walker, 2003, pp.134-5). به این ترتیب، برخلاف دول امپراطوری قرن ۱۹ (چون روسیه و فرانسه) که دائماً در پی درگیری باهم و نبردهای حاشیه‌ای بودند، روم تنها امپراطوری بود که از قدرت و نفوذ کافی برای تسلط بر سیستم بین‌الملل برخوردار بوده و توانست نظم جدیدی از اقتصاد بین‌المللی را برپا نماید (Cohen, 2004, p.50).

- بهره‌گیری از منابع غیرمادی چون فرهنگ، هنر و علم در جهت جذب دیگر ملت‌ها به تمدن قاعده‌مند خود و تعمیم نظام قانونی خویش به دیگر سرزمین‌ها (Purdy, 2003, p.105). آن هم در شرایطی که روم دائماً می‌کوشید خود را از خاستگاه فرهنگی‌اش (یونان) رها نماید (Bender, 2003, p.89).

- نکته‌نهایی را به زمینه‌های افول و در نهایت فروپاشی این قدرت اختصاص می‌دهیم. بدون تردید زمینه‌های سقوط آن را باید در مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی

دانست. اما در این ارتباط، به نظر می‌رسد که تفسیر ویل دورانت به آرای پساگرامشی نزدیک‌تر باشد. وی این واقعه (نابودی روم) را نه یک واقعه بلکه فرایندی می‌داند که در طول سه قرن ادامه یافت؛ و در این میان بر مؤلفه‌هایی چون مبارزه طبقاتی، افول تجارت، خودکامگی بوروکراسی، مالیات‌گزاران و نرمش‌ناپذیر، جنگ‌های توان‌فرسا، کاهش جمعیت به دلیل محدود ساختن خانواده‌ها و بیماری‌های فراگیر، بی‌هویتی فرهنگی به دلیل گسترش اقوام مهاجر، تنزل معیارهای اخلاقی و جمال‌شناسی در برابر شهوت‌طلبی لجام‌گسیخته، افول آزادی‌های سیاسی، تأکید داشته و تأکید دارد که علت اصولی سقوط روم «مسیحیت» بود، چرا که این مذهب کیش قدیم را که به روح رومی خصلت اخلاقی و به دولت روم ثبات می‌بخشید، از میان برد. با این حال، وی تصریح می‌نماید که رشد این آیین بیش از آن که علت باشد، معلول انحطاط روم بود و از هم‌گسیختگی کیش دیرین خیلی پیش از ظهور مسیح آغاز شده بود (دورانت، ۱۳۷۰، صص ۷۸۲-۷۷۶).
بحث بعدی به بریتانیا به عنوان نمونه‌ای از نوع جدید امپراطوری اختصاص دارد:

دموکراسی در مناطق تحت کنترل» ارتباط می‌یابد؛ آنچه که برای عقلانی و منطقی جلوه دادن سلطه امپراطوری در مناطقی چون هند تا حدودی کارساز بود (Kurtz, 2003, pp.4, 18).

- شکل‌گیری «زمینه‌های نگرشی» لازم برای آغاز روند افول؛ که در این مورد به ریشه‌گیری نوعی «احساس آسیب‌پذیری» در پیکره امپراطوری اشاره شده، باوری که در کنار ظهور قدرت‌های جدیدی چون آمریکا و آلمان، زمینه بروز رفتارهای شتاب‌زده (به ویژه در برابر رفتار توسعه‌طلبانه آلمان) را فراهم آورد. به این ترتیب، ناتوانی بریتانیا در اتخاذ رویکردی هماهنگ با روند متحول نظم جهانی در سال‌های بعد از جنگ جهانی اول که به فاصله فزاینده آن از واقعیت‌های نظام بین‌الملل در دهه ۱۹۳۰ منجر شد؛ در نهایت به فروپاشی آن انجامید (کوپچان، ۱۳۸۳، ص ۴۱). از این زاویه، برخی تحلیلگران بر مبنای رویکردی مقایسه‌ای (با روم) بر این باورند که اگر چه این دولت برخلاف سلف رومی‌اش با چالش فروپاشی داخلی مواجه نبود، اما دامنه و سرعت اضمحلال آن در مقایسه با روم، از گستردگی و شتاب خاصی برخوردار بود؛ گویی با همان آشفتگی و بی‌نظمی به پایان رسید که آغاز شده بود (Brendon, 2008).

- وجود اعتقاد و باوری عمیق در رهبران امپراطوری بر مبنای برخورداری از ماموریتی جهانی بر محور گسترش تجارت آزاد؛

- برخورداری بخش مرکزی امپراطوری از حق حاکمیت سیاسی؛ در حالی که بخش‌های حاشیه‌ای نیز از خودمختاری لازم برخوردارند. به همین دلیل، برخی از تحلیلگران از این قدرت به عنوان «امپراطوری غیرمستقیم» یاد کرده‌اند.

- ایفای نقش «رهبری حوزه حاشیه‌ای» از سوی بخش مرکزی امپراطوری به ویژه در حوزه اقتصادی (Mann, 2006, pp.9-11).

- پایبندی این دولت به نوعی «سرمایه‌داری با نزاکت»، سرمایه‌داری که بر اساس فرصت‌های حاصل از بازار جهانی به پیش می‌رفت. در همین ارتباط، برخی در صدد تشریح الگوی تعامل میان هژمونی امپراطوری و مقوله جهانی شدن برآمده‌اند. به این معنا که هژمونی انگلیس در پی ایفای نقش به عنوان محور جهانی شدن بود، تا در نهایت نوعی «جهانی شدن چیره‌جویانه» شکل گیرد (Marquand, 2003, pp.113,116).

- مورد دیگر به سیاست‌های نرم‌افزاری این دولت به ویژه از بعد «توسعه و پیشبرد

بحث در مورد الگوی نقش‌آفرینی امریکا به عنوان یک قدرت چیره‌طلب بر محور تفسیر پساگرامشی، ناگزیر پژوهشگر را به سوی تمرکز بر مقوله‌هایی چون «قدرت نرم» یا «نرم‌افزارگرایی» سوق می‌دهد. در واقع، به زعم نگارنده، این قبیل مفاهیم را می‌توان به عنوان نوعی «چهارچوب تحلیلی» در نظر گرفت که دامنه گسترده‌ای از باورها، اسطوره‌های فرهنگی-تمدنی و مضامین ایدئولوژیک مؤثر بر تصمیم‌سازی خارجی تا سیاست‌ها و اقدامات عملی این دولت در صحنه بین‌المللی را در بر می‌گیرد؛ آنچه که می‌تواند زمینه‌های رهبری و هدایت فکری-ارزشی آن در دوره‌های جنگ سرد و بعد از آن یا در عصر ایفای نقش «امپراطوری جهانی» را معرفی می‌نماید. به این ترتیب، هرچند می‌توان از ابعاد متفاوت میان ماهیت و شالوده هژمونی امریکایی یا «صلح امریکایی»^{۲۴} با «صلح بریتانیایی»^{۲۵} و «صلح رومی»^{۲۶} ارتباط ایجاد کرد (Cohen, 2004, p.50) اما با این وصف، ویژگی‌های چیره‌جویی روشنفکرانه این دولت از برجستگی‌های خاصی برخوردار است^(۱)، که در ادامه به مهم‌ترین آن اشاره می‌شود:

- برخورداری از «اراده قوی معطوف به قدرت»، آن هم در شرایطی که زمینه‌های لازم برای تبدیل شدن آن به یک قدرت جهانی فراهم نبود. در این مورد به بهره‌مندی این دولت از نوعی «انرژی رام نشدنی» نیز توجه شده که انجام هر امر به ظاهر غیرمنطقی را ممکن می‌ساخت (Bender, 2003, pp.81-85). انرژی که در جامعه مهاجرپذیر آن موج می‌زد و حتی برخی معتقدند که اشتیاق حاکمان امپراطوری برای ایفای نقش جهانی نیز انعکاسی از آن بود (Hanson, 2003, p.149).

- بهره‌گیری رهبران بین‌الملل‌گرای امریکا از جهت‌گیری‌های فرهنگی و ارزشی در جهت مشروعیت‌بخشی به رفتار خارجی این دولت. برخی به این مؤلفه‌ها از زاویه «اسطوره‌شناسی» می‌نگرند (Twing, 1998, pp.21-23)؛ و گروهی دیگر از بعد نیروهای کانونی مؤثر بر امپراطوری مانند «استثناءگرایی»^{۲۷} یا «مأموریت امریکایی»، در سنن فکری امریکایی به آن می‌پردازند (Ferguson, 2008, p.12). در این زمینه رویکرد مبتنی بر «گسترش

24. Pax Americana

25. Pax Britannica

26. Pax Romania

27. Exceptionalism

آمیزه‌ای از دیدگاه‌هایی به چشم می‌خورد که نسبت به مضامین مادی و غیرمادی آن حساس‌اند. در این میان، تفسیر پساگرامشی به کمک بزرگنمایی سازنده از مؤلفه‌های غیرمادی، افق جدیدی را در برابر پژوهشگر ترسیم می‌کند. در واقع، رویکرد مزبور بر کارکردی خاص دلالت دارد که به زعم نگارنده می‌توان آن را در قالب نوعی «روشنگری دومنظوره» تفسیر کرد. از یک سو، ظرفیت تحلیلی این دیدگاه، عرصه نظریه‌پردازی مربوط به نقش‌آفرینی قدرت‌های چیره‌طلب (هژمونیک) و عوامل مؤثر بر تداوم و تعمیق آن را به مضامین جدیدی مسلح ساخته؛ و از سوی دیگر، با اتکای بر این دیدگاه می‌توان با مهم‌ترین ویژگی‌های نرم‌افزاری امپراطوری‌های روم، بریتانیا و امریکا به عنوان سه نمونه نافذ در تحولات بین‌المللی، آشنا شد؛ ویژگی‌هایی که مانند نوعی «فصل مشترک» میان این سه قابل توجه بوده و می‌تواند برای تشریح یا پیش‌بینی زمینه‌های قدرت‌یابی یا افول نمونه‌های دیگر به ویژه «امریکای بعد از یازدهم سپتامبر» نیز مورد استفاده قرار گیرد.

دموکراسی» و «حقوق بشرگرایی» نیز قابل توجه است.

- ایفای نقش «رهبری» در گستره جهان آزاد به عنوان بخش حاشیه‌ای امپراطوری، به ویژه در دوره جنگ سرد. در این رابطه، به کارکرد ایجاد «نهادهای رژیم‌های بین‌المللی اقتصادی و امنیتی» در سال‌های اولیه بعد از جنگ جهانی دوم اشاره شده؛ که با هدف تثبیت نظم لیبرال انجام شد. امریکا از این طریق عرصه جدیدی را برای حوزه «عمل مشترک» دیگر دولت‌ها به ویژه متحدین غربی فراهم آورد (ایکنبری، ۱۳۸۵، ص ۲۰۶).

فرجام

چیره‌طلبی (هژمونیسیم) به دلیل ارتباط خاصی که با مقوله‌هایی چون «صلح و امنیت جهانی»، «هرج و مرج‌گونگی نظام بین‌الملل»، «الگوهای نقش‌آفرینی قدرت‌های بزرگ»، «سازوکارهای دولت‌های درجه دو یا تحت سلطه در برابر نقش چیره‌جو»، ...، برقرار کرده، به موضوع مهمی در مطالعات بین‌المللی تبدیل شده است. از سوی دیگر، در چهارچوب آرای گوناگونی که در جهت تشریح ابعاد مفهومی و تحلیلی آن ارائه شده،

پانوشتها

* این مقاله برگرفته از پروژه‌های است که بر محور «نظریه چیره‌طلبی و بازتعریف آن از زاویه رویکرد پساگرامشی» در دانشگاه فردوسی مشهد به تصویب رسیده است.

۱. لازم به اشاره است که نگارنده کتابی را در زمینه «نرم‌افزارگرایی در سیاست خارجی آمریکا (از انقلاب استقلال تا ۲۰۱۰)» در جریان تدوین و انتشار دارد.

منابع فارسی

۱. امینیان، بهادر (۱۳۸۱)، «پی افکنندن نظام نوین جهان»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال شانزدهم، پاییز.
۲. اوچلی، انریکو و مورفی، کریگ (۱۳۷۳)، «کاربرد دیدگاه گرامشی در روابط بین‌الملل»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، *راهبرد*، شماره ۵.
۳. ایکنبری، جان (۱۳۸۲)، *تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه عظیم‌فضلی پور، تهران: ابرار معاصر.
۴. ایوانز، گراهام و نونام، جفری (۱۳۸۱)، *فرهنگ روابط بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی طراز کوهی، تهران: میزان.
۵. جکسون، رابرت و سورنسون، گئورگ (۱۳۸۳)، *درآمدی بر روابط بین‌الملل*، ترجمه مهدی ذاکریان و دیگران، تهران: میزان.
۶. حسینی لایینی، عباس (۱۳۸۴)، «پی آمدهای هژمونی‌طلبی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در عراق»، *راهبرد*، شماره ۳۷ پاییز.
۷. دوران، ویل (۱۳۷۰)، *تاریخ تمدن*، ج سوم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۸. سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۴)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۹. شوری، محمود (۱۳۸۲)، «هژمونی و ضد هژمونی»، *راهبرد*، شماره ۲۷ بهار.
۱۰. عسگری، محمود (۱۳۸۷)، «موازنه نرم در برابر قدرت برتر یک جانبه‌گرا»، *راهبرد دفاعی*، سال ششم، شماره ۱۹ بهار.
۱۱. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، *روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: سمت.
۱۲. کاکس، رابرت (۱۳۸۵)، «گرامشی، چیرگی و روابط بین‌الملل، گفتاری در روش»، در: اندرو لینکلینتر، *مارکسیسم*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۳. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۵)، «هژمونی در سیاست بین‌الملل: چارچوب مفهومی، تجربه تاریخی و آینده آن»، *پژوهش علوم سیاسی*، شماره سوم (پاییز و زمستان).
۱۴. کوپچان، چارلز (۱۳۸۳)، *پایان عصر آمریکا*، ترجمه ناشر، تهران: بنیاد فرهنگی پژوهش غرب‌شناسی.
۱۵. کی‌من، امین فوت و ریوکسف جین، (۱۳۸۰)، «فراسوی مناظره میان پارادایمی: چهار تصور از بحران در مطالعه روابط بین‌الملل»، ترجمه، علیرضا محمدخانی، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۷۴-۱۷۳ (بهمین - اسفند).
۱۶. لارسون، توماس و دیوید اسکیدمور، (۱۳۷۶)، *اقتصاد سیاسی بین‌المللی: تلاش برای کسب قدرت و ثروت*، ترجمه احمد ساعی و مهدی تقوی، تهران: قومس.
۱۷. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.

منابع لاتین

18. Arrighi, G and Silver. B (1999), *Chaos and Governance in the Modern World System*, Minneapolis: University of Minnesota Press.

30. Mann, Micheal "American Empires: Past and Present", in <http://www.Tekla-Szymonski.com>.
31. Mearsheimer, J. (2001), *The Tragedy of Great Power Politics*, New York: W.W. Norton.
32. Mingst, Karen (1999), *Essentials of International Relations*, New York: W.W. Norton and Company.
33. Nye, Josephs, (2004), "Soft Power and American Foreign Policy", *Political Science Quarterly*, (summer).
34. Puchala, Donald, J. (2005), "World Hegemony and the United Nations", *International Studies Review*, Vol.7:1.
35. Rosenau, James, (1969), *International Politics and Foreign Affairs*, New york:The Free Press.
36. Wallerstein, Immanual (1977), "World System: A Theoretical and Historical Perspective", *American Journal of Sociology*. Vol. 32, No. 5.
37. Wilkinson, David (1999), "Unipolarity without Hegemony", *International Studies Review*, Vol.1, No.
38. Wallerstein, Emanoel (2002), "The Incredible Shrinking Eagle", *Foreign Policy* (July-August).
39. Zakaria, F. (1998), *From Wealth to Power: The Unusual Origins of America's World Role*, Princeton: Princeton University press.
19. Bender, Peter (2003), "The New Rome", in. Andrew J. Bacevich, *The Imperial Tense, Prospects and Problems of American Empire*, (Chicago: Ivan R. Dee).
20. Brendon, Piers (2008), *The Decline and Fall of the British Empire, 1781-1997*. London: Knopf.
21. Burchill, Scott and Linklater, Andrew (1996), *Theories of International Relations*, London: Macmillan Press Ltd.
22. Femia, Joseph (2005), "Gramsci, Machiavelli and International Relations", *The Political Quarterly*, Vol. 8.
23. Ferguson, Yale h. (2008), "Approaches to Defining Empire and Charecterizing the United States Influence in the Contemporary World", *International Studies Perspectives*, Vol. 9.
24. Hamre, John, (2007), "Smart Power", *The American Interest* (Nov- Dec).
25. Kaplan, Morton (1957), *System and Process in International Politics*, New York: Wiley.
26. Keohane, Robert (1984), *After Hegemony*, Princeton: Princeton University Press.
27. Kindelberger, Charles P. (1973), *The World in Depression, 1929-1939*, Berkeley: University of California Press.
28. Leonard, Eric K. (2007), "A Case Study in Declining American Hegemony: Flawed Policy Concerning the ICC", *Whitehead Journal of Diplomacy and International Relations*, Vol. VIII, No.1.
29. Lenter, Howard (2005), "Hegemony and Autonomy", *Political Studies*, Vol.53.

Archive of SID